

حرف‌های درگوشی



یک مجموعه آثار کوفمینیستی

نشر سوم - گردآوری توسط کلکتیو ستاره تاریک

دبیاجه‌ای بر ویرایش سوم

کلکتیو انتشارات ای‌کی¹

ماندگارترین منابع آنارشیستی² آن‌هایی هستند که آزمون زمان را از سر می‌گذرانند – آن‌هایی که بی‌وقفه دست به دست می‌شوند، از جایی به جای دیگر می‌روند، مرزهای جغرافیا و تاریخ را درمی‌نوردند و هربار که به دست نسل جدیدی از خوانندگان و نویسندگان می‌رسند، رشد می‌کنند و بهبود می‌یابند. حرف‌های درگوشی³ یکی از این منابع است. این کتاب نخستین بار به عنوان مجموعه‌ای از جزوات توسط کلکتیو خرس سیاه⁴ در دهه 70 چاپ شد و نسخه‌ای که امروز در دست دارید سومین نسخه حرف‌های درگوشی است و همانند دو نسخه قبل، مطالب پیشین را در خود دارد در حالی که چیزهایی به آن اضافه شده است و برای نسل جدیدی از خوانندگان و نویسندگان آنارشیست به روز شده است.

این کتاب محصول چهار پروژه مختلف انتشاراتی آنارشیستی است. خرس سیاه گروهی آنارشیستی-فمینیستی در لندن بود که مؤلف شش جزوه‌ای است که ویرایش اول این کتاب را تشکیل می‌داد. این جزوات که در طول دهه هفتاد حروفچینی و چاپ، و در بعضی موارد دست‌نویس، شده‌اند – جستارهای شماره 1، 2، 3 و 6، 7، 8 در این نسخه - از همپوشانی مهم آنارشیسم و جنبش‌های بخشی زنان صحبت کرده است، همپوشانی‌ای که در طول زمانی چیزی را شکل داد که امروزه آن را آنارکوفمینیسم⁵ می‌نامیم.

با وجود این که خود خرس سیاه در پایان دهه هفتاد به لطف معطوف شدن نیروی جمعی به فشارهای در حال افزایش جنبش ضد هسته‌ای⁶ در بریتانیا، فروپاشید، جزوه‌ها راه خودشان را به حلقه‌های جنبش باز کردند. در 1984، کالکتیو ستاره تاریک⁷، گروهی از کتاب‌فروشان آنارشیست که با انتشارات شورشی⁸ همکاری می‌کردند، متوجه شدند تقاضا به اندازه‌ای است که می‌توانند آن شش جزوه را در قالب یک کتاب منتشر کنند – مجموعه اولیه حرف‌های درگوشی.

در 2002، ستاره تاریک با کلکتیو انتشارات ای‌کی برای انتشار نسخه‌ای به‌روز و مبسوط از حرف‌های درگوشی همکاری کرد که شش جزوه اصلی خرس سیاه را با جزوه‌ای از ستاره تاریک با عنوان «گره‌گشایی»⁹ ترکیب می‌کرد، جزوه‌ای که شامل متن مشهور جو فریمن¹⁰ با عنوان «استبداد

1. The AK Press Collective

2. Anarchism

3. *Quiet Rumours* (2012)

4. Black Bear Collective

5. Anarcha-feminism

7. The Dark Star collective

8. Rebel Press

9. *Untying the Knot* (1984)

10. Jo Freeman (b. 1945)

6. Anti-nuke movement؛ جنبشی علیه انرژی هسته‌ای

بی‌ساختاری»¹¹ همراه با پاسخ کتی لوین¹² با عنوان «استبداد استبداد»¹³ بود. با وجود این که این متون از جنبش‌های بخشی‌زنان فراتر رفتند و از برخی جهات متضاد اصول و کنش‌های آنارشیستی هستند، ستاره تاریک استدلال کرد که جنبش‌های زنانه بارقه‌ای مهم و انضمامی در سیاست انقلابی برابری افروخته است که در نهایت چشم‌اندازی آنارشیستی از جامعه را شکل می‌دهد. بحث درباره‌ی چگونگی سازمان‌دهی (به جای پرسش از چرایی آن) که «گره‌گشایی» با آن مواجه بود، امروزه به اندازه سال ۱۹۸۴ از اهمیت حیاتی برخوردار است، هر چند که شرایط و اولویت‌ها تغییر کرده‌اند.

بنابراین، همانگونه که امروز سنتی در این باره شکل گرفته است، ویرایش سوم حرف‌های درگوشی تفصیل یافته است و شامل سه جستار جدید است که بخش کوچکی از گفت‌وگوها و تحقیقات معاصر در متن جنبش آنارشیستی را بازتاب می‌دهد. صحبت از فمینیسم¹⁴ در زمینه اجتماعی و سیاسی‌ای که بالاخره منطق جنسیت‌باینری¹⁵ را مورد پرسش قرار داده است، به چه معناست؟ در این ده سال که از انتشار ویرایش دوم این کتاب می‌گذرد، مبارزه برای حقوق افراد کوئیر¹⁶ و ترنس¹⁷ به محل اصلی نزاع برای حق ادعای هویت خود به گونه‌ای که به عنوان فرد بتوانیم با آن ارتباط برقرار کنیم، تبدیل شده است. این برای کوئیر فمینیسم به چه معناست؟ چه خواهیم کرد وقتی این مفاهیم همپوشانی می‌یابند و در هم تنیده می‌شوند، همانطور که در طول دهه گذشته کنشگری و توسعه‌های آنارشیستی در دنیای انگلیسی‌زبان بیشتر و بیشتر رخ داده است؟ آورده سالی داریتی¹⁸ (ویراستار و مؤسس آنارکولایبری¹⁹) و جی. روگ²⁰ و ابی ولکانو²¹ (ویراستاران مجموعه کوئیر کردن آنارشیسم در انتشارات ای‌کی) به ویرایش سوم این مجموعه (جستار شماره 4 و 5 در ویرایش سوم)، کاوش این تقاطع‌های جدید هویت و حرکت به سمت اینترسکشنالیتی²² جدید و آنارشیستی پیش رو است.

در عین حال، در حالی که احتمالاً آنارکوفمینیسم در طول سال‌هایی که این کتاب گردآوری و منتشر شده است، دچار تغییر و تحول شده است، خود مفهوم به عنوان مفهومی حیاتی باقی مانده است، همانطور که گروه انقلابی آنارکوفمینیست دابلین²³ در نوشته‌ی خود در این کتاب به آن اشاره می‌کنند. آن‌ها نوشته‌اند: «نزاع ما باید در کنار نزاع علیه دیگر اشکال سرکوب قرار گیرد، نه که بعداً درباره‌ی آن فکر شود یا به آن به عنوان حواس‌پرتی نگاه شود». انتشار دوباره این کتاب در پاسخ به این نیاز است، راهی را که تا امروز آمده‌ایم ارج می‌نهد و رو به سوی سال‌های آینده مبارزه دارد. امید داریم که نسل‌های آینده آنارشیست‌ها، فمینیست‌ها، سازمان‌دهندگان رهایی‌بخشی کوئیرها، کنشگران برابری نژادی و جوانان سراسر جهان

11. *Tyranny of Structurelessness* (1972)

12. Cathy Levine

13. *The Tyranny of Tyranny* (1974)

14. Feminism

15. Gender binary؛ باور به وجود تنها دو جنسیت

16. Queer

17. Trans

18. Sally Darity

19. Anarcha Library

20. J. Rogue

21. Abbey Volcano

22. Intersectionality

23. Dublin

داستان‌ها و استراتژی‌های خودشان را به جستارهایی که در این کتاب گردآوری شده‌اند، اضافه کنند و رشد این کتاب را به عنوان منبعی انتقادی و ماندگار برای جنبش تداوم بخشند. ما نیز به نوبه خود به این که بخشی از حیات این پروژه مهم هستیم، مفتخریم.

کلکتیو انتشارات ای‌کی

سپتامبر 2012

پیش‌گفتار

کلکتیو ستاره تاریک

با انتشار زیر سنگفرش، ستاره تاریک مجموعه‌ای از جزوات موقعیت‌گرایانه را که همراه انتشارات شورشی تجدیدچاپ کرده بود، در قالب یک کتاب گرد هم آورد. حال مفتخریم که می‌توانیم که دومین مجموعه خود را منتشر کنیم که در آن جزوه‌های فمینیستی و آنارکو فمینیستی را که با انتشارات شورشی تجدیدچاپ کردیم، گردآوری کرده‌ایم. تمایل داریم از این فرصت برای تصریح این مطلب استفاده کنیم که ما همچنان باور داریم که جزوات نقش مهمی در انتشار ایده‌های آنارشیستی دارند و امیدواریم که بتوانیم به تألیف جزوات ادامه دهیم، همچنین گروه‌های دیگر را به انجام این کار تشویق و از آن‌ها حمایت می‌کنیم. با این حال به عنوان گروهی از افرادی که تجربه‌ی قابل‌توجهی در عرصه انتشار/فروش کتاب‌های رادیکال و تجاری داریم، تصمیم ما مبنی بر گردآوری این مجموعه‌ها و اضماً عملگرایانه است. ما سال‌ها زمان صرف پیگیری انتشار جزوات، مقالات و غیره کردیم و تمایل داریم آن‌ها را تا جای ممکن در دسترس همگان قرار دهیم. در حالی که کتابخانه‌ها تمایل دارند کتاب‌ها را در قفسه‌های تخصصی نگه دارند، که دسترسی به آن‌ها برای «مردم عادی» دشوار است، بعید است که جزوات را آرشیو کنند. تمام جزواتی در این مجموعه تجدیدچاپ شده‌اند، زمانی به سهولت در کتابفروشی‌های محلی که در فضایی دوستانه کتاب‌های رادیکال عرضه می‌کنند یا به شکل گسترده‌تر با سفارش آنلاین از نشرهای رادیکال، در دسترس بوده‌اند و دست به دست می‌شده‌اند. متأسفانه با کاهش کتابفروشی‌ها/فضاهای رادیکال، توقف کار نشرها و تقویت روزافزون کتابفروشی‌های تجاری که هدف اصلیشان کسب درآمد است، این روزنه‌ها کمتر و کمتر می‌شوند و شانس قرارگیری یک کتاب در فضای تجاری بیشتر از شانس یک جزوه در این حوزه است.

هر چند می‌دانیم که این ایراد به ما وارد می‌شود که «چرا باید جزوات قدیمی را تجدیدچاپ کنیم؟»، تردیدی نداریم که این جزوات اهمیتی تاریخی و ادامه‌دار دارند. البته دلیلی نمی‌بینیم که برای تلاش در جهت حفظ و انتقال آثار کلیدی به رفقای جوان‌تر/جدیدتر عذر بخواهیم. با وجود این که آنارشیسم مد می‌شود و از مد می‌افتد، سپردن این وظیفه به نشرهای تجاری بی‌مسئولیتی زنده‌ای به نظر می‌رسد. به عنوان کسانی که روزی در نمایشگاه کتاب آنارشیستی مشارکت کردند و به شکل مرتب از آن بازدید می‌کنند، دفعاتی که با پرسش «آیا چیزی درباره آنارکو فمینیسم دارید؟» مواجه شده‌ایم، تجدیدچاپ این جزوه‌ها را توجیه می‌کند. بدیهی است که امیدواریم که تجدیدچاپ این جزوات بحث درباره آنارکو فمینیسم را رونق ببخشد و مسائل مطرح‌شده در این حوزه را به گوش افراد بیشتری برساند. نخستین جزوه‌ای که ستاره تاریک تجدیدچاپ کرد استبداد بی‌ساختاری بود که همراه استبداد استبداد چاپ شد. این دو که نخست به شکل دو جزوه جدا از هم تجدیدچاپ شده بودند، با هم تحت عنوان گرگ‌گشایی: فمینیسم، آنارشیسم و سازمان (چاپ مشترک با انتشارات شورشی) مجدداً چاپ شدند. در آن زمان بیشتر اعضای ستاره تاریک گردانندگان کلکتیو کتابفروشی بودند و با مشکلات متعددی که کلکتیوها و گروه‌های کوچک دیگر نیز با آن دست به گریبان بودند، دست و پنجه نرم می‌کردند. استبداد بی‌ساختاری، اگرچه از جنبش‌های بخشی زنان و دوره آگاهی‌بخشی مرتبط با آن سرچشمه گرفته است (و باید تأکید کنیم که هیچ تمایلی به نسبت دادن این اثر به

آنارشیسم نداریم)، فوراً به عنوان موضوعی مرتبط به ما، به عنوان گروهی که در تلاش برای تدوین روش‌های غیرسلسله‌مراتبی برای کار هستیم، و به طور گسترده‌تر، مرتبط به بسیاری از گروه‌های لیبرتارین در سراسر کشور، مطرح شد. ما آن را هم به عنوان سندی برای بحث در میان آن گروه‌ها و هم به عنوان جزوه‌ای مستقل تجدیدچاپ کردیم. برای اشاره به تداوم اهمیت این جزوه، به متن زیر توجه کنید:

«افراد بسیار و مختلفی که کنش‌هایی در ارتباط با بریگاد خشمگین را انجام می‌دادند، چندان با مخفی‌کاری راحت نبودند، چرا که این رویکرد زمانی که از یک حرکت توده‌ای ناشی نشود، به طور اجتناب‌ناپذیری نخبه‌گرایانه می‌شود. از نقطه‌نظر کنونی این امر اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. یکی از مهم‌ترین متون آن زمان استبداد بی‌ساختاری بود که نشان داد چگونه رهبری‌های غیررسمی به شکل خاصی غیردموکراتیک هستند و این متن اکنون همچنان موضوعیت دارد، زمانی که ایدئولوگ‌های اینترنتی پتانسیل‌های دموکراتیک آن را با گزاف‌گویی‌های همه‌جانبه خود تحریف می‌کنند.» (تأکید از ماست) جان بارکر، نقدی بر کتاب آنارشی در بریتانیا نوشته تام وگ (ترنسگرشن، شماره 4)

«مایلم برخی از نکات در مورد ساختارها را بررسی کنم. در برخی حوزه‌های خاص، مانند زمانی که برای سازماندهی اقدامات فعالیت می‌کنیم، چنین ساختاری (غیرمتمرکز و غیرسلسله‌مراتبی) از نظر نداشتن رهبران برای تجمعات و موارد مشابه مفید است، اما از نظر سازماندهی این‌گونه نیست. قطعاً توصیه می‌کنم (اگر هنوز نخوانده‌اید) استبداد بی‌ساختاری را در کتاب گره‌گشایی مطالعه کنید.

در عمل، این نوع جنبش که از آن حمایت می‌کنید، به تسلط رهبرانی غیررسمی درمی‌آید که از نبود ساختار سود می‌برند (ساختاری که می‌توانست آن‌ها را ساکت کند و افراد مردد و کسانی را که اعتماد به نفس کافی برای بیان ایده‌های خود ندارند، بیشتر در مرکز توجه قرار دهد). چنین گروه‌هایی از مشارکت اکثر افراد طبقه کارگر جلوگیری می‌کنند، چرا که به‌طور کلی نمایانگر آن دسته از کلیشه‌های دوستی هستند که معمولاً در میان حلقه‌های دوستی طبقه متوسطی و بالاخص خارج از اساس جلسات/کنش‌های گروهی وجود دارد...» عضوی از ای.اف.در پاسخ به نامه‌ای در شماره 51 مجله آرگنایز

در آن زمان معتقد بودیم و هنوز هم بر این باور هستیم که مسائل مطرح‌شده در گره‌گشایی متونی کلیدی برای آنارشیست‌ها در درک کنش سازمانی است. (همچنین مطالعه شورا‌های کارگری، قدم بعدی معدنچیان و تجارب اسپانیا را توصیه می‌کنیم). جزواتی که گره‌گشایی را تشکیل دادند تأثیری مستقیم بر ما داشتند. این جزوات به مشکلاتی می‌پردازند که ما به شکل هرروزه با آن‌ها دست به‌گریبان هستیم. رویاهای شبانه ما مبنی بر تصرف ابزار تولید توسط اتحادیه‌های آنارکوسندیکالیست، ظهور شورا‌های کارگری، تصاحب خانه‌ها توسط اجارهنشینان و غیره در برابر واقعیت هرروزه تلاش برای اداره یک کتابفروشی رنگ باخت.

مسائلی که این جزوه‌ها مطرح کردند و بازتابشان در بخش‌هایی از جنبش‌های رادیکال آن دوره، نشان می‌دهند که حوزه مشخصی از امکان گفت‌وگو میان گفتمان برخی شاخه‌های جنبش‌های بخشی زنان و جنبش آنارشیستی وجود داشته است؛ دیدگاهی که کتی لوین به‌صراحت بیان می‌کند:

«مانند خودارضایی، آنارشیسم چیزی است که به شکلی غیرمنطقی و بی‌چون و چرا به ما آموخته‌اند از آن بترسیم، زیرا ترس نداشتن از آن ممکن است ما را به کنجکاوی، یادگیری و حتی علاقه‌مند شدن به آن سوق دهد. برای هرکسی که حتی یکبار این احتمال را در نظر گرفته که خودارضایی می‌تواند مفید باشد نه این که لزوماً به دیوانگی بیانجامد، مطالعه آنارشیسم شدیداً توصیه می‌شود - از اکنون تا دوران مارکس، زمانی که باکونین رادیکال‌ترین هم‌آورد سوسیالیست او بود...»

گرایش، تمایل یا هرچه که بخواهید آن را بنامید، شروع به ظهور کرد و در نهایت خود را به عنوان آنارکو‌فمینیسم تعریف کرد. صادقانه نخواهد بود اگر ادعا کنیم که جنبش آنارشیسم با آغوش باز آنارکو‌فمینیسم را پذیرفت: به گزارش زیر از شماره ۵ مجله زیرو (فوریه/مارس ۱۹۷۸) توجه کنید:

«کنفرانس آنارشیست‌های لیبرتارین جنوب شرقی و لندن، که اولین کنفرانس از زمان برگزاری کنفرانس وارویک سه سال پیش بود، در تاریخ ۲۷، ۲۸ و ۲۹ ژانویه در دانشگاه اسکس برگزار شد. این کنفرانس که با محوریت سیاست و ارتباطات جنسی سازماندهی شده بود، حدود ۱۵۰ نفر را به خود جذب کرد. امیدواریم که این رویداد نقطه عطفی در تاریخ جنبش آنارشیستی باشد.

شب جمعه جلسه‌ای برای برنامه‌ریزی برگزار شد تا کارگاه‌ها و جزئیات دیگر کنفرانس نهایی شود. از بحث بر سر کارگاه‌های از پیش تعیین‌شده مختص زنان و مردان، مشخص بود که بحث درباره مسئله سیاست جنسی احتمالاً کل آخر هفته را تحت تأثیر قرار خواهد داد. این موضوع زمانی تحقق یافت که کارگاه‌ها آغاز شدند؛ کارگاه‌هایی که به سیاست جنسی مربوط نبودند، به ندرت فراتر از درگیری‌های خصمانه درباره جنسیت‌زدگی پیش رفتند، در حالی که زمان کارگاه‌های مربوط به سیاست جنسی به ناچار به بحث درباره اتفاقاتی که در خود کنفرانس رخ می‌داد، اختصاص یافت.

کارگاه زنان با بحثی منسجم و مفید آغاز شد که در آن تلاش کردیم پیوندهای بین درک ما از آنارشیسم و درک ما از فمینیسم را روشن کنیم. در کل، بر ضرورت وجود جنبشی خودآئین برای زنان و توسعه فمینیسم در متن جنبش آنارشیستی توافق داشتیم. برخی از مردان حاضر در کنفرانس هیچ همدلی‌ای با بحث‌های مطرح‌شده نشان نمی‌دادند؛ آن‌ها هیچ نشانه‌ای از جنسیت‌زدگی در جنبش آنارشیستی نمی‌دیدند و اهمیت کمی برای ستم پدرسالارانه قائل بودند. در طول کنفرانس، زنان گاهی اوقات تحقیر شده و حتی مورد اهانت قرار می‌گرفتند و ایده‌هایشان اغلب کم‌ارزش جلوه داده می‌شد - آن هم توسط مردانی که ادعا می‌کردند اظهارات ما درباره جنسیت‌زدگی 'به آن‌ها برخورده است'...

برخی از ما با احساس افسردگی کنفرانس را ترک کردیم، هرچند برخی دیگر آنچه را که رخ داد بیشتر سازنده یافتند. در نهایت این کنفرانس جایی بود که سیاست‌های فمینیستی و همجنس‌گرایانه با خشم و زیبایی سر بلند کردند و از کنار رفتن امتناع ورزیدند. کنفرانس اسکس می‌توانست اولین گردهمایی از سیاست آنارشیستی جدید با آگاهی از مسائل جنسی و جنسیتی باشد، اما به جای آن، ما را مصمم کرد که این کنفرانس آخرین نمونه از سبک قدیمی برگزاری کنفرانس باشد. جنبش آنارشیستی تا زمانی که با ستم مردان بر زنان روبرو نشود، قادر به دستیابی به هیچ دستاوردی نخواهد بود...»

تمایل نداریم بر واکنش بخش‌هایی از جنبش آنارشیستی نسبت به آنارکوفمینیسم تمرکز کنیم، بلکه صرفاً می‌خواهیم به‌عنوان آنارشیست به خود یادآوری کنیم که به گونه‌ای شایسته پذیرای چالش‌های جدید نبوده‌ایم. با نگاهی به گذشته، می‌بینیم برخی از ایده‌های آنارکوفمینیسم به‌طور منسجمی در چارچوب ایده‌های رایج آن زمان جای می‌گرفتند. شعار «شخصی سیاسی‌ست» را می‌توان در این سخن برتون که گفت: «مارکس از دگرگونی جهان گفت؛ رعب از تغییر زندگی...»، در مطالبه‌موقعیت‌گرایانه‌ی برانقلاب در زندگی روزمره و در سنت به‌مراتب عادی‌تر و ملموس‌تر «چرا همیشه ما باید جای درست کنیم و تایپ کنیم؟» یافت.

خوشبختانه، انتشارات آنارکوفمینیستی خرس سیاه شش‌جوزه منتشر کرد که مجموعه‌ی اولیه‌ی حرف‌های درگوشی را تشکیل می‌دادند. مایلیم از این فرصت استفاده کرده و به تعهد آن‌ها به پروژه انتشاراتیشان ادای احترام کنیم؛ پروژه‌ای که بدون آن ایده‌های آنارکوفمینیستی هرگز نمی‌توانستند چنین تأثیری داشته باشند. این جزوات نه تنها دیدی کلی از آنارکوفمینیسم ارائه می‌دهند، بلکه شرحی عالی و روشن از جنبش‌های بخشی زنان و آنارشیسم را در اختیار ما قرار می‌دهند.

همانطور که پگی کُرنگر در آنارشیسم: پیوندی فمینیستی می‌گوید:

«جنبش معاصر زنان و تحلیل فمینیستی رادیکال از جامعه چیزهای زیادی به تفکر لیبرترین اضافه کرده است. در واقع اعتقاد من بر این است که فمینیست‌ها برای سال‌ها به‌طور ناخودآگاه به لحاظ نظری و عملی آنارشیست بوده‌اند. حال ما نیاز داریم که به‌طور آگاهانه ارتباطات بین آنارشیسم و فمینیسم را درک کنیم و از این چارچوب برای افکار و کنش‌هایمان استفاده کنیم.»

در یادداشتی بر حرف‌های درگوشی که در زمستان 1985 در مجله فمینیست آنارشیست می‌خوانیم که: «امیدوارم این سرجستار الهام‌بخش شما برای مطالعه این مجموعه و پیشروی باشد. از دهه هفتاد چه بر سر نوشته‌های آنارکوفمینیستی آمده است؟»

مفتخریم به ارائه این مجموعه که با بازنگری گذشته درصدد این است که نه تنها مجموعه‌ای از متون کلیدی گذشته را جمع‌آوری کند، بلکه الهام‌بخش بحث‌ها و گفت‌وگوهای آینده باشد.

کلکتیو ستاره تاریک

حرف‌های درگوشی: مقدمه‌ای بر این مجموعه

روکسان دونبار-آرتیز

تا همین اواخر اصطلاحات آنارشیسم و فمینیسم به ندرت در یک جمله یافت می‌شدند، چه برسد به این‌که به عنوان مفاهیم مرتبط با هم تعبیر شوند. در واقع، «آنارکوفمینیست» تقریباً به عنوان عبارتی متناقض‌نما به نظر می‌رسید و اما گلدمن تنها کسی بود که می‌توانست با این عنوان شناخته شود.

با این مجموعه مهم که به قلم آنارکوفمینیست‌ها نگاشته شده است و درباره آن‌هاست، قهرمانان زن آنارشیست خیره‌کننده‌ای به حافظه ما برگشتند. و این مجموعه صرفاً نمونه‌ای است که قرار است خوانندگان را به سوی دیگر پیشگامان آنارکوفمینیسم هدایت کند؛ افرادی همچون لوسی پارسونز، مادر جونز، جسی بروس لوید، هورتنسیا بلک، سارا ایمز، لیزی سوانک هولمز، یوهانا گرای، کیت آستین، هلن کلر، لوئیز میشل، آرسنا فرناندز باربا و صدها چهره تاریخی و آنارشیست‌های فمینیست معاصر.

این فراموشی تاریخی که از آن رنج می‌بریم، در خدمت مقامات دولتی، تمدن نظامی-صنعتی و دزدان سرمایه‌داری است که زندگی و سرنوشت ما را کنترل می‌کنند. جنبش‌های رهایی‌بخشی دهه شصت رشته زنجیرهایی را که ما را اسیر کرده بودند شکستند، گمان می‌کردیم ما اولین نسلی هستیم که قدم در این راه گذاشتیم، اما پی بردیم که قهرمانانی واقعاً شورشی داشته‌ایم که می‌توانیم و باید از آن‌ها بیاموزیم و الهام بگیریم. بیشتر جوانان نسل جدید چیزی درباره نزاع‌های گذشته نمی‌دانند، مگر آن که در چنین کتاب‌هایی با آن مواجه شوند. در حالی‌که با کتاب‌ها و رسانه‌های واضحاً فریبنده بمباران شده‌ایم، اغلب به جای پیش‌کنشگر شدن نیهیلیست می‌شویم.

در حق زنان جوان طبقه کارگر، به خصوص، آن‌ها که گرفتار افسانه زیبایی و فرهنگ مصرفی‌اند، ظلم شده است. با دنبال کردن قطعات کارآمد و رادیکال از گذشته در چند سال اخیر در می‌یابیم زنان به ندرت در نقش اسوه آزادیخواه ظاهر شده‌اند، مگر یک یا دو چهره، یا در قالب زنی با نقشی مراقبتی و پرورشی همچون فلورانس ناپتینگل. حساب زانی همچون ولترین دو کلیر، اما گلدمن و شارلوت ویلسون از بقیه جداست؛ زنان مستقلی که حامی کنترل مولید و ضد ازدواج بودند، در زمانی که زنان حتی حق رأی نداشتند. آشوب‌طلبان مادام‌العمری بودند دائم در تکاپو، در حال سخنرانی در جمع‌های بزرگ و کوچک، در حال نوشتن فراخوان‌هایی برای دعوت به انجام کنش و نگارش نقدهای اجتماعی/سیاسی. آن‌ها به لحاظ درک مفهوم آزادی یک سر و گردن از آنارشیست‌های مرد بالاتر بودند.

درست مثل همین امروز، برای مردان دشوار و غیرقابل‌تصور است که بخواهند از امتیازات مردانه خود چشم‌پوشی کنند، چه رسد به آن‌که بخواهند حس برتری خود را کنار بگذارند. زنان رادیکال و مستقل اگر در پی برابری باشند، اغلب در زندگی تنها خواهند ماند. مأموریت ما به عنوان آنارکوفمینیست نمی‌تواند کمتر از تغییر این جهان باشد و برای این منظور نیاز داریم با پیشینیان قهرمانان رایزنی کنیم.

صفر. چرا آنارکوفمینیسم؟

گروه انقلابی آنارکوفمینیست دوبلین

چرا آنارکوفمینیسم؟

گروه انقلابی آنارکوفمینیست دوبلین گروهی از زنان آنارکوفمینیست در دوبلین ایرلند است. ما همگی فمینیست‌هایی هستیم که بر وجود انقیاد زنان توافق نظر داریم و معتقدیم که باید مبارزه خود را در کنار مبارزه علیه دیگر اشکال ستم پیش ببریم و اجازه ندهیم که این مبارزه به عنوان امری حاشیه‌ای یا انحرافی تلقی شود. ما همگی آنارشویست‌هایی هستیم که حول محور باورمان به نیاز به خلق بدیل‌های برای جامعه‌ای پدرسالارانه و کاپیتالیستی که در آن همه تحت سلطه استثمار می‌شوند، متحد شده‌ایم. ما برای بحث درباره چیزهایی که بر ایمان اهمیت دارد، به طور هفتگی در قالب یک گروه گردهم می‌آییم. ما پنج شماره از مجله‌ای به نام راگ را منتشر کردیم و به فراخور شرایط جلساتی عمومی نیز برگزار کرده‌ایم. مقاله‌ای که در ادامه می‌آید بر اساس یادداشت‌هایی از یکی از جلسات عمومی مباحثه با عنوان «چرا آنارکوفمینیسم؟» نوشته شده است. این مقاله کوتاه اشاراتی مختصر به گستره وسیعی از موضوعات دارد، بنابراین برای مطالعه تحلیلی عمیق‌تری از مسائل مطرح‌شده، لطفاً به مجله راگ مراجعه کنید.

آنارشیسم چیست؟

در حالی که گاهی به سوسیالیسم لیبرتارین تعریف می‌شود، هدف نهایی آنارشیسم یک دموکراسی تمام‌عیار است. این که هر فرد حق اظهار نظر مستقیم درباره مسائلی را داشته باشد که زندگی‌اش را تحت تأثیر قرار می‌دهند، نه این که به حکومت تکیه کند تا نماینده او باشد. این مستلزم نابودی دولت، سلسله‌مراتب و جامعه طبقاتی است و همچنین ساخت سیستمی غیرسلسله‌مراتبی و پایین‌به‌بالا از سازمان‌هایی همچون شوراهای اتحادیه‌های محلی، برای جاگزینی با سیستم قبلی. برای کسب آمادگی برای تغییر بنیادین، نیاز به کنش و سازمان‌دهی قدرتمند مردمی احساس می‌شود. بیشترین تعداد ممکن از مردم باید به طور شخصی در سازماندهی برای به دست گرفتن کنترل منابعمان و دفاع از منافعمان مشارکت کنند و از حقمان برای انجام این کار کوتاه نیایند.

طبقه و فمینیسم

آنارکوفمینیست‌ها تلاش کردند با گسترش درک ابعاد و پیامدهای طبقه، نژاد، توان، و گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی، توجه خود را به این واقعیت معطوف نگه دارند که همه زنان سرکوب شدن به عنوان یک زن را به شکل یکسانی تجربه نمی‌کنند. تلاش داریم از امتیاز خود آگاه بمانیم و در جریان مبارزات زنان در سراسر جهان باشیم و از آنان بیاموزیم.

بر اساس دیدگاهی دیگر، برخی آنارشویست‌ها فمینیسم را مسئله‌ای تفرقه‌انگیز می‌دانند که حواس ما را از مسئله «واقعی» یعنی نزاع طبقاتی پرت می‌کند. به لطف آنارکوفمینیسم، رویکرد آنارشویستی به شکل فرآیندهای پذیرفت که جنسیت‌زدگی وجود دارد و مسئله‌ای جانبی نیست که با پایان کاپیتالیسم خود به خود از

بین برود. زمانی که آنارشویست‌ها مدام بر این تأکید می‌کنند که تمام تجارب پدرسالاری به طبقه ارتباط دارد، بر واقعیتی دیگر سرپوش می‌گذارند: تجربه طبقه از منظر زیست جنسیت‌های مختلف تفاوت می‌کند.

در بحث‌های سنتی آنارشویستی، محل انقلاب معمولاً محل کار بوده است؛ از دیدگاه فمینیستی، خانواده و بدن نیز ساحت‌های دیگری برای نزاع هستند. این به معنای دقیق کلمه «ابزار تولید» ماست که باید برای به تصرف در آوردن آن مصمم باشیم.

هویت آنارکوفمینیستی

برای آنارکوفمینیست‌ها راحت‌تر است تا به شکل عمومی ذیل عنوان فمینیست هویت‌یابی کنند، تا آنارشویست. این مسئله به این دلیل است که بسیاری که به هیچ‌کدام از این مفاهیم فکر نکرده‌اند بیشتر تمایل دارند این پیش‌فرض را که زنان و مردان باید برابر باشند، بپذیرند تا این که ذات سیستم‌های اقتصادی و سیاسی کنونی را مورد پرسش قرار دهند. بسیاری که اذعان می‌کنند به برابری باور دارند، زندگی بدون کاپیتالیسم یا این که سیستم‌های اقتصادی بر مسئله برابری تأثیر می‌گذارند، حتی در تصور آتشان نمی‌گنجد. علاوه بر این، آنارشویسم بار معنایی منفی دارد، برای مثال می‌توان به برداشت اشتباه از آنارشویسم به عنوان هرچ‌ومرج و خشونت اشاره کرد. عجیب اینکه بعضی از آنارشویست‌ها نیز به دلیل بار معنایی منفی عنوان فمینیست، تمایلی به هویت‌یابی با این عنوان ندارند. کار سیستم کاپیتالیست در به انحراف کشاندن معنای مفاهیمی که تهدیدی آشکار برای این سیستم هستند، بسیار مؤثر واقع شده است. برایمان مهم است که به طور شفاف اعلام کنیم که فمینیست و آنارشویست هستیم، و این که این را به عنوان راهی برای آزادی می‌بینیم.

برابری، نه یکسانی

باور داریم برابری واقعی هرگز در هیچ سیستم کاپیتالیستی‌ای قابل دستیابی نیست. کاپیتالیسم فقط به اندازه‌ای امتیاز می‌دهد که توهم قانع‌کننده‌ای از برابری ایجاد کند. آرمان‌هایی که فمینیست‌های اولیه شجاعانه برای آن جنگیدند کاملاً از معنا تهی شده و دوباره به ما در قالب شعار صورتی و استریل قدرت دختران فروخته شده است. تا زمانی که سکسی باشیم، می‌توانیم هر چه می‌خواهیم بشویم - سیاستمدار، ورزشکار، دانشمند یا «زن خانه‌دار». به طور شفاف اعلام می‌کنیم زمانی که فمینیسم پیروز شود، این پیروزی به نام برابری برای همه مردم خواهد بود، نه به کام انحصار و امتیاز. فمینیسم واقعی مستلزم بازسازی اجتماعی کامل است که اساساً می‌توان آن را آنارشویسم واقعی دانست.

یکی از سوءفهم‌ها درباره جنبش فمینیستی این بوده است که برای این که با مردان برابر شویم، باید با آن‌ها یکسان باشیم. زنان نیز پایه‌ی مردان به محل کار مدرن شتافتند تا دسترسی برابرتری به استثمار داشته باشند. بسیاری از زنان احساس می‌کند بیرون و داخل خانه دو شیفته کار می‌کنند. کاپیتالیسم به شکل مؤثری از پدرسالاری استفاده می‌کند و از بسیاری جهات بر آن تکیه دارد - برای مثال از طریق خانواده هسته‌ای به عنوان واحد بهره‌برداری و کنترل مؤثر. کاپیتالیسم ارزشی برای کار زنان در تولید و مراقبت از کودکان،

در خانهداری و در مراقبت از افراد بیمار و مریض قائل نیست. سیستم ارزش در کاپیتالیسم بر سود مبتنی است؛ تنها آن که سود تولید می‌کند فردی مولد دانسته می‌شود.

فمینیسم کویبر

فمینیسم و تئوری کویبر همپوشانی دارند (کویبر بودن را کمابیش می‌توان به ناهمنوایی جنسی یا جنسیتی تعریف کرد). آنارکوفمینیسم سیال بودن جنسیت را به رسمیت می‌شناسد و باور دارد جنسیت چیزی است که از زمان تولد به عنوان راهی برای رفتار کردن/حرف زدن/فکر کردن ساخته می‌شود. آنارکوفمینیسم جنسیت باینری را برساخت اجتماعی می‌داند و معتقد است جامعه مردم را به «مذکر» و «مؤنث» تقسیم می‌کند و آن‌ها را که در چارچوب‌های جنسیتی خشک و غیر منعطف نمی‌گنجند، سرکوب می‌کند.

با وجود این که در برخی کشورهای ثروتمند کاپیتالیستی تفاوت‌ها در مسائل مربوط به جنسیت و سکسوالیته تا حدی پذیرفته شده هستند، در نهایت تنها به عنوان انتخابی برای سبک زندگی قابل قبول هستند، نه به عنوان نیروی انقلابی، یعنی همان چیزی که در نهایت باید باشد. نابودی سیستم‌های کاپیتالیسم، دولت و پدرسالاری به انفجاری در اشکال مختلف بودن می‌انجامد - سکسوالیته‌ها، هویت‌های جنسیتی، ساختارهای خانواده، و موارد دیگری از این قبیل.

پدرسالاری و مردان

مبارزه برای برابری زنان با سوء نیت «جنگ بین جنس‌ها» جلوه داده شده است. با این وجود، فمینیسم به گسترش آگاهی از سرکوب مردان تحت سلطه کاپیتالیسم منجر شده است؛ چیزهایی مثل تبعیت بی‌چون و چرا از نقش‌های جنسیتی مردانه، وظیفه «تأمین» در ساحت کار و نداشتن حق برابر برای والدگری فعال. سرکوب مردان به اشتباه محصول جنبش فمینیستی دانسته شده یا گمان شده این سرکوب مورد توجه این جنبش نیست. در حالی که اغلب از خلال گفت‌وگویی فمینیستی بود که فضایی برای بحث درباره این جنبه‌های زندگی و تجربه‌های مردان گشوده شد. هواداران همبستگی فمینیستی بین مردان و زنان می‌توانند اقدامات مؤثری در زمینه این مسائل انجام دهند.

اصلاح معنادار

با تلاش فمینیست‌ها تغییرات واقعی زیادی در زندگی زنان ایجاد شده است. این شامل حق رأی، حق کار بیرون از خانه، قوانین اجرایی برای کاهش نابرابری پرداخت‌ها و چارچوب‌های قانونی حمایت‌گرانه برای کاهش خشونت خانگی و مواردی دیگر از این دست می‌شود. برخلاف آنارشیسم، ایدئولوژی فمینیستی می‌تواند به عنوان اصلاحات درون‌ساختاری سیستم کاپیتالیست پذیرفته شود و این اتفاق تا حدودی به وقوع پیوسته است. با این حال عمدتاً این سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها بودند که در پشت پرده، از طریق جنبش‌های اتحادیه‌های کارگری، کنش علیه نژادگرایی، کار جمعی و جنبش‌های رهایی‌بخشی زنان، نقشی کلیدی ایفا کردند. متأسفانه بسیاری از اهداف نهایی آن‌ها که برای ایجاد این اصلاحات جنگیدند، امروزه به

دست فراموشی سپرده شده است. دستاوردهای آنان به عنوان دستاوردهای «دموکراسی» صادره شده است، در حالی که اینها امتیازاتی هستند کنشگرانی که در زمانه خود به رادیکال بودن محکوم می‌شدند، به زور از چنگ سیستم درآورده‌اند.

درحالی که برای اصلاحات معنادار می‌جنگیم (برای مثال حق پایان خودخواسته بارداری و کار مراقبتی رایگان برای کودکان)، می‌خواهیم درباره چیزی که برای آن می‌جنگیم روراست باشیم: نه فقط برابری برای زنان، بلکه برابری مطلق. غایت نهایی فمینیسم 'آنارشیسم' است.

یک. آناشکو فمینیسم: دو بیانیه

رد رُزا و بلک ماریا

آناشکو فمینیست‌های رُز سیاه

ما که هستیم: مانیفستی آنارکوفمینیستی

ما آنارکوفمینیسم را موضع رادیکال نهایی و لازم در این زمان در تاریخ جهان می‌دانیم، رادیکال‌تر از هر شکلی از مارکسیسم.

باور داریم که جنبش انقلابی زنان نباید از مردمریگ ساختار قدرت تحت سلطه مردانه تقلید کند، بلکه باید آن را نابود کند؛ خود نهاد دولت را - با تمام سازوکار باستانی، شوم و مخوف زندان‌هایش، نظامیان و دزدی مسلحانه‌اش (مالیات)؛ با تمام قتل‌هایش، با تمام قانون‌گذاری‌ها و تلاش‌های نظامی گروتسک و سرکوبگرش که در زندگی‌های خصوصی مردم و همکاری‌های داوطلبانه و مشارکتی، به شکل درونی و بیرونی، مداخله می‌کند.

واضح است که جهان نمی‌تواند چند دهه دیگر نیز خود را از دست باندهای مردان مسلح که خود را حکومت می‌نامد، نجات دهد. موقعیت دیوانه‌وار، مسخره و حتی خودویرانگرانه است. شکل توجیه‌اش هر چه که باشد، دولت مسلح چیزی است که اکنون زندگی‌های ما را تهدید می‌کند. دولت بنابر طبیعت ذاتی‌اش ظر فیت اصلاح ندارد. سوسیالیسم واقعی، صلح و فراوانی برای همه، تنها می‌تواند از طریق خود مردم به دست آید، نه از طریق نمایندگان که آماده و قادر هستند که روی کسانی که به رهنمودهای دولتی وقعی نمی‌نهند، اسلحه بکشند. درباره این که چگونه در برابر ساختار بیمارگونه دولت پیشروی می‌کنیم، شاید بهترین توصیف این باشد که بگوییم فراروی را به سرنگونی ترجیح می‌دهیم. این فرایند، بیش از همه چیز، مستلزم تلاشی عظیم در زمینه آموزش و ارتباطات میان همه مردم است. هوش و درایت زنانه در نهایت برای سرشاخ شدن با اختراعات سرکوبگرانه مردانه مثل کلیسا و خانواده قانونی به میدان آمده است؛ حال باید درباره آخرین سنگر سلطه مردانه، یعنی دولت، بازاندیشی کند.

در حالی که از تفاوت‌های مهم سیستم‌های رقیب آگاهی، تحلیل ما از شر دولت، موارد کمونیست و کاپیتالیست آن را به طور توأمان دربرمی‌گیرد.

قصد داریم مفهوم آزادی ابراز عقیده را در بوته آزمایش بگذاریم، مفهومی که مطمئنیم در ایدئولوژی آینده خواهرانگی سوسیالیستی به کار برده خواهد شد، ایدئولوژی‌ای که مقدر است نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده نژاد بشر داشته باشد، اگر اصلاح قرار باشد آینده‌ای برای بشریت وجود داشته باشد.

ما همه سوسیالیست هستیم. ما از این اصطلاح پیشامارکسیستی که توسط بسیاری از متفکرین آنارشیست به عنوان معادلی برای آنارشیسم به کار رفته است، دست نخواهیم کشید. معادلی دیگر برای آنارشیسم سوسیالیسم لیبرترین است که در مقابل انواع سوسیالیسم دولت‌گرا و اقتدارگرا مطرح شده است. آنارشیسم (از ریشه واژه یونانی آنارخوس به معنای بدون حکمران) تأییدی بر آزادی و کرامت انسانی است که به شکلی منفی و هشداردهنده بیان شده است که کسی نباید با استفاده از زور یا تهدید به استفاده از آن بر فردی دیگر حکم براند یا بر او تسلط یابد. آنارشیسم روشن می‌کند که افراد چه کاری نباید در نسبت با دیگری انجام دهند. سوسیالیسم، در مقابل، به معنای تمام چیزهای خوبی است که مردم به محض این که بتوانند زحمات و منابع خود را بر مبنای نفع مشترک، عقلانیت و خلاقیت هم‌افزایی کنند، می‌توانند با یکدیگر انجام دهند و بسازند.

ما خواهران مارکسیست خود و تمام خواهرانمان در سراسر جهان را دوست داریم و تمایل نداریم خودمان را از مبارزه سازنده آنان جدا کنیم. با این وجود، حق خودمان می‌دانیم که زمانی که احساس می‌کنیم سیاست‌های آنان منسوخ، غیرمرتبط یا مغایر با بهزیستی زنان است، به سیاست‌هایشان انتقاد کنیم. به عنوان آنارکوفمینیست آرزو داریم جرأت آن را داشته باشیم که مطلقاً همه‌چیز را به پرسش و چالش بکشیم - حتی اگر لازم باشد، فرض‌های خودمان را.

خون گُل: بیانیه‌ای آنارکوفمینیستی

ما کلکتیو مستقلی از زنانی هستیم که احساس می‌کنیم آنارشیسم تجلی منطقاً سازگار فمینیسم است. ما باور داریم که هر زن تنها کسی است درباره سرکوبی که بر او روا داشته می‌شود، صاحب نظر است. هر زنی، فارغ از فعالیت‌های سیاسی گذشته‌اش، به خوبی از ظلمی که بر او رفته آگاه است و بنابراین خود او می‌تواند و باید تعیین کند که آزادی‌اش چه شکلی داشته باشد. چرا بسیاری از زنان از «جنبش‌ها» خسته و بیزار شده‌اند؟ پاسخ ما این است که مشکل در ذات جنبش‌هاست، نه در افراد زن. جنبش‌های سیاسی، تا جایی که می‌دانیم، فعالیت‌های سیاسیمان را از رویاهای شخصیمان از آزادی جدا می‌کند، تا جایی که مجبور می‌شویم یا رویاهایمان را به عنوان چیزی غیرممکن رها کنیم، یا اینکه به دلیل این که با سماجت در پی رویاهایمان هستیم، از جنبش کنار گذاشته شویم. به عنوان آنارشیست‌های واقعی و فمینیست‌های واقعی می‌گوییم جرأت آرزوی ناممکن را داشته باشید و هرگز به کمتر از تحقق کامل غیرممکن راضی نشوید.

دو الگوی اصلی کنش در جنبش‌های بخشی زنان وجود داشته است. یکی از طریق گروهی کوچک و محلی است که با کنش‌های اختیاری سازمان یافته است و در پی گسترش آگاهی است، که به خوبی توانسته است حالتی معنادار از دست و پنجه نرم کردن با سرکوب را از مرحله شخصی و در بدترین حالت، چیزهایی که هرگز فراتر از گروه‌درمانی جایی بیان نشده‌اند، آغاز کند.

الگوی اصلی دیگر برای مشارکت گروه‌های بزرگ و بروکراتیکی است فعالیت‌هایشان با خط‌مشی‌ای مشخص سامان یافته و کنشگران آن رنج بسیار می‌برند تا سرکوب زنان را در قالب دستورکاری انضمامی و مشخص دربیابورند. زنانی از این دست برای مدتی در سیاست‌های رسمی چپ‌گرایانه مشارکت می‌کردند، اما نمی‌توانستند جنسیت‌زدگی درونی‌شده در دیگر گروه‌های چپ‌گرا را هضم کنند. با این وجود، پس از چنان واکنشی به رویکرد مردان چپ‌گرا، بسیاری از زنان با جهت‌گیری‌های سیاسی رسمی نتوانستند اعتبار آنچه را که گمان می‌کردند «گروه‌درمانی» خواهران حاشیه‌نشینشان است، بپذیرند؛ در نتیجه خودشان همچنان در قلمرو رتوریک مردانه مارکسیست لنینیست تروتسکیست مائوئیست باقی ماندند و به استفاده از آن نوع از صورت‌های سازمان سیاسی ادامه دادند که در گروه‌های سیاسی مردانه‌ای که به آن واکنش نشان داده بودند، به خدمت گرفته می‌شدند. نخبه‌گرایی و مرکزگرایی موجود در چپ‌گرایی قدیمی مردانه با این رویکرد که کارآزمودگی سیاسی باید به معنای «ساختن» یک جنبش حول محور دستورکاری محدود باشد، به بخش‌هایی از جنبش زنان راه یافته و آن را مسموم کرده است و منجر به القای این شده است که «باید

صبور باشیم تا آگاهی توده‌ها به حد ما برسد». چقدر خودبزرگ‌بینانه است که فرض کنیم باید به فرد تحت ستم گفته شود که تحت ستم است! چقدر خودبزرگ‌بینانه است که فرض کنیم قرار است آگاهی‌اش از طریق دست به عصا راه رفتن از مسئله‌ای مشخص به مسئله مشخص دیگر، رشد کند.

در طول دهه گذشته یا قبل‌تر، بسیاری از زنان چپ‌گرا به طور مداوم مرعوب می‌شدند تا از مبارزه برای رهایی خود دست بردارند و از روبرو شدن با این واقعیت مشخص که زنان گروهی سرکوب‌شده هستند، اجتناب می‌شد. ما آنقدر بی‌شمار و متفرق هستیم که سهواً بر اساس طبقه‌ای که «مردانمان»، پدرها و شوهرهایمان، به آن تعلق داشتند، به عنوان اعضای طبقات اجتماعی مشخصی هویت‌یابی کردیم. بنابراین زنان چپ‌گرا که ما را به عنوان طبقه متوسطی در نظر گرفتند تا زمانی سرکوب‌شده، منجر به غفلت از مشارکت در نزاع برای رهایی خودمان که نزاعی دارای اهمیت و اولویت است، شدند. در عوض، ما خود را وقف مبارزه کردن به نیابت از دیگر مردمان سرکوب‌شده کرده‌ایم و بنابراین با وضعیت اسفناک خود بیگانه شده‌ایم. بسیاری می‌گویند که این رویکرد دیگر در جنبش زنان وجود ندارد، رویکردی که تنها ریشه در وجدان درد مردان سفیدپوست طبقه متوسطی داشت، ولی حتی امروزه همچنان زنان در جنبش‌های خودآین زنان از نیاز برای سازمان‌دهی زنان طبقه کارگر صحبت می‌کنند، بدون این که به نیاز خودمان برای سازمان‌یابی واقف باشند - چنانچه که گویی دیگر در سطح ما نیست. این (اصرار ما بر این که در وهله نخست و مهم‌تر از همه خودمان را آزاد کنیم) به این معنا نیست که خواهران سرکوب‌شده‌مان را کمتر دوست داریم؛ درست برعکس، احساس می‌کنیم بهترین راه متعهد ماندن به تمام نزاع‌ها در جهت رهایی‌بخشی این است که سرکوب خودمان را بپذیریم و مستقیماً با آن دست و پنجه نرم کنیم.

چرا آنارشیسم؟

باور نداریم که رد تحلیل و استراتژی مارکسیست‌لنینیستی به طور پیش‌فرض نشانه ساده‌لوحی سیاسی باشد. باور نداریم که اتخاذ این رویکرد به لحاظ سیاسی ساده‌لوحانه باشد که معتقد باشیم حتی گروهی که «به شکل دموکراتیک تمرکزگرا شده است» می‌تواند برای ما صرفاً گروهی از سخنگویان زن «پیش‌تاز» باشد. ماهیت گروه‌هایی که درگیر «ساختن» جنبش‌ها هستند (1) آب بستن به رؤیاهای «افراطی‌تر» و تبدیل آن‌ها به مطالباتی «واقع‌بینانه» (2) در نهایت تبدیل شدن به ارگانی از استبداد است. نه ممنون!

سنت کاملاً رادیکال دیگری وجود دارد که در تمام طول تاریخ مدرن رادیکالیته با تئوری و کنش مارکسیست‌لنینیست سر‌ناسازگاری داشته است - از باکونین تا کروپتکین، از سوفی پروسکایا تا اما گلدمن، از اریکو مالانتستا تا مورای بوکچین و این سنت رادیکال آنارشیسم است. این سنتی است که رادیکال‌ها کمتر با آن آشنا هستند زیرا سازمان‌های دولتی با سیستم سازمانی پیشرفته‌تر و سازمان‌های مارکسیست‌لنینیست آن را مخدوش و تحریف کرده‌اند.

آنارشیسم مترادف عدم‌مسئولیت‌پذیری و آشوب نیست. البته بدیل‌هایی معنادار برای کنش‌های منسوخ در امر سازمان‌دهی و سیاست‌گذاری رایج بین جناح چپ ارائه می‌دهد. صورت سازمانی ابتدایی آنارشیسم گروه کوچکی است که به شکل اختیاری سازمان‌دهی و حفظ می‌شود، که باید در جهت مشخص کردن شکل سرکوب اعضایش و این که نزاعشان برای رهایی باید به چه صورت باشد، عمل کند.

سازمان‌دهی زنان، در چپ نو و چپ مارکسیست، به مثابه توده‌سازی نیروها برای انقلاب است اما ما تأیید می‌کنیم که هر زنی که به نزاع می‌پیوندد، خود انقلاب است. ما خود انقلاب هستیم.

ما باید یاد بگیریم که از روی غریزه عمل کنیم و محدودیت‌های رفتاری‌ای را که جامعه به ما آموخته تا بر خود اعمال کنیم، کنار بگذاریم. «جنبش» برای بیشترمان چیزی از وجود خودمان کم دارد. نباید خودمان را به عنوان اعضای یک جنبش در نظر بگیریم، بلکه باید خود را افرادی انقلابی ببینیم که با یکدیگر همکاری می‌کنند. دو، سه، پنج یا ده فرد انقلابی که به شکلی صمیمانه یکدیگر را می‌شناسند و به یکدیگر اعتماد دارند، می‌توانند کنش‌هایی انقلابی انجام دهند و خط‌مشی خود را داشته باشند. به عنوان اعضای گروه همبستگی بدون رهبر، هر عضو با سطح برابری از قدرت مشارکت می‌کند و با این کار خود کارکرد سلسله‌مراتبی قدرت را نفی می‌کند. **تمامی رؤسا باید سرنگون شوند!** سپس در جنبشی گم نخواهیم شد که در آن فرد یا گروه رهبری مسیری را که جنبش پیش خواهد گرفت، تعیین کند - ما جنبش خود هستیم، ما سمت و سوی جنبش خود را مشخص می‌کنیم. ما به خودمان اجازه نمی‌دهیم که به حاشیه رانده شویم، به جایمان حرف زده شود تا در نهایت از تب و تاب بیافتیم.

برخلاف کسانی که بر این مطلب صحه می‌گذارند، ما معتقد نیستیم که انشعاب در جنبش زنان به معنی پایان تمام سودمندی انقلابیمان است. نه! روح زنان بسیار بزرگتر از آن است که با «یک جنبش» هدایت و دستکاری شود. گروه‌های کوچکی که به اختیار خود تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند، نمود منطقی زنان انقلابی است. این، البته، نافی گروه‌های متنوعی نیست با یکدیگر روی پروژه‌ها و کنفرانس‌های متنوع کار می‌کنند.

با چنین اهدافی و به این دلیل که نمی‌خواهیم از حال و احوال دیگر زنان بی‌خبر باشیم، به عنوان کلکتیوی خودآئین در مرکز زنان در کمبریج ماساچوست سازمان یافته‌ایم. این مرکز زنان به مثابه یک فدراسیون عمل می‌کند؛ به این معنا که گروهی برای تعیین خط‌مشی نیست، بلکه مرکزی است گروه‌های متنوع زنان می‌توانند با یکدیگر ملاقات کنند. ما هر زمان که احساس نیاز کنیم، به نوشتن بیانیه‌هایی از این دست ادامه خواهیم داد. مشتاقیم حرف‌های افراد از طیف‌های گوناگون را بشنویم.

قدرت به دست تخیل!